

تقدیم به یاد و خاطره ی شهلا.ع

برای من

تنها دانستن نام تو بس است

تا تمام آن دیوارهای لزج کشدار

از یک طرف

و همه ی آن کوه های سستبر استوار

احاطه ام کنند

و میان جنگلی گم می شوم

که شالیزار است و کویر

و خاک

و این صندلی خالی

وقتی می رفت

به این فکر نکرده بود

که هیچ مرزی

ترس آدم را نمی ریزد

وقتی تنهایی از رگ و خون عمیق تر است

گیرم آن قدر شکننده شده ام

که در خلوت سیگاری به گیرانم

و با این همه شقایق که از سقف می ریزد

خوابم نبرد

که تمام روز

مثل آتش فشان

به شکل زنی کامل

عادی

و بیم ناک

و زخمی

مثل این خاک

مثل این سرزمین

آن ها بولدوزرهای شان را فرستاده اند!

آخر اگر آن دارستان انبوه ریشه بر می شد

من که امروز

این شهر ناممکن را آن قدر دوست نمی داشتم

تا زنده ام به گرداند

چه رنجی آیدر می کشد

که در این اتاق

این میز

این صندلی

و این ملافه که حتی

با پوست بیگانه ی من تنهاست

و این (تاسه)ی بی امان گسترده

که نیست و هست

که همیشه چیزی برای پنهان کردن داشته ایم

در کیفم
موهایم
و این ملافه
که عین گلوله ساده است
آه ستاره ی سوخته ی من!
تنها دانستن نام تو بس ام است
که هر روز از گوری برخیزم

شیوا سبحانی

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری